



به او تزریق و علایم حیاتی‌اش را بررسی کردم و بعد برای توزیع کلر رفتم. پس از اتمام کار و در راه برگشت چوپان محمد حسین را دیدم. از دور دستم را به نشانه سلام بالا بردم ولی محمد حسین مرا صدا زد و جای‌تان خالی با یک لیوان دوغ پذیرایی کرد. بین حرف‌هایش پرسید: حال و احوال کدخدا را هم پرسیدی؟ دو هفته پیش برای سوخت‌بری به مرز رفت... از وقتی برگشته مریض شده و افتاده توی رختخواب! اینجا بود که احتمال ابتلا به مالاریا به ذهنم رسید. به خانه بهداشت رفتم و کیف و کیت تشخیص سریع مالاریا را برداشتم و دوباره به منزل کدخدا رفتم.

تعجب کرد چرا دوباره برگشتی؟ گفتم وقتی برای سوخت‌بری به مرز رفتی پشه نیش‌ت زده و احتمال این‌که مالاریا گرفته باشی، هست. تست تشخیص کدخدا، نشان داد به مالاریای ویواکس مبتلاست. از خانه بهداشت، مراتب را تلفنی به مرکز خدمات جامع سلامت و واحد بیماری‌های شهرستان اعلام کرده و بعد هم داروهای درمان مالاریا را به کدخدا رساندم. اما ساعت ۱۱ شب از خانه‌اش تماس گرفتند که حال کدخدا بدتر شده و قرار است او را به زاهدان ببریم.

فرم ارجاع برای بیمار نوشتم و او را راهی کردم. پس از مراجعه به بیمارستان آزمایش مالاریا گرفته بودند که بیماری وی تایید شده بود و داروهایش را تغییر داده بودند. کدخدا پس از ۳ روز بستری به روستا برگشت و من برای گرفتن لام بررسی اطرافیان به خانه‌اش رفتم. جمعی از مردم برای عیادت کدخدا آمده بودند. او می‌خندید و می‌گفت خدا پدر دکتر و محمد حسین چوپان را بیامرزد اگر من می‌مردم، مردم پشت سرم به من می‌خندیدند و می‌گفتند که کدخدا را پشه‌ای کشت!

نتیجه می‌گیریم که آموزش و بالابردن اطلاعات علمی مردم نقش زیادی در عملکرد بهتر بهروزان و طرح و برنامه‌های سلامت‌محور دارد. در ضمن به کاهش بیماری‌ها و میزان مرگ و میر و همچنین کاستن هزینه‌های درمان کمک می‌کند.

تجربه بهوزی

چوپانی که به داد کدخدا رسید

دادخدا درک زهی

بهروز خانه بهداشت یوسف آباد
دانشگاه علوم پزشکی زاهدان



روزی از روزهای دی ماه سال ۱۳۹۲ برای توزیع کلر یک درصد به روستای قمر تحت پوشش خانه‌بهداشت یوسف آباد رفته بودم. به خانه کدخدا رسیدم و احوالش را پرسیدم. همسرش گفت کدخدا چند روزی بستری بوده و حال و احوال خوبی ندارد. وارد خانه که شدم، کدخدا را دیدم که از سردرد، تب و لرز، کمردرد و حالت تهوع و استفراغ به خودش می‌پیچید. یک آمپول مسکن